



سوره مبارکه یوسف

جلسه چهارم: ۹۲/۱۲/۶

- در جلسات گذشته منظرهای مختلفی از سوره مبارکه یوسف (علیه السلام) بیان شد:

- ✓ سوره یوسف (ع)، سوره «**عقل**» است، می توان دید که عقل در کجاها چگونه جلوه کرده است.
- ✓ سوره یوسف (ع)، سوره «**محسنین**» است، می توان دید یک انسان محسن در صحنه های مختلف چه غوغایی به پا کرده است.
- ✓ سوره یوسف (ع)، سوره «**تأویل احادیث**» است، می توان اول ها را در این سوره دید که به کجا می انجامد.
- ✓ سوره یوسف (ع)، سوره «**آیات**» است.

- توجه:

- در سوره «یونس ع»، اصل موضوع آیات بحث شد.
 - در سوره مبارکه «هود ع»، تفصیل با آیات زندگی کردن در جریان با اقوام مختلف نشان داده شد.
 - در سوره مبارکه «یوسف ع»، با آیات زندگی کردن یک فرد را در صحنه های مختلف زندگی اش می توان دید.
- در واقع سوره یوسف و هود (علیهما السلام) تفصیل سوره یونس (علیه السلام) هستند با این تفاوت که سوره هود در جریان اجتماعی اقوام این مسئله را نشان می دهد و سوره یوسف در جریان زندگی یک انسان.
- می توان سوره یوسف را اینگونه خواند که «فطرت اگر بخواهد زندگی کند اینگونه زندگی می کند». یعنی به جای اینکه فکر کنیم که پیامبری بیرون از ما زندگی می کند فکر کنیم که فطرت و عقل اگر بخواهند زندگی کنند چگونه زندگی می کنند؟ یعنی فطرت از کودکی تا بزرگی این گونه زندگی می کند. (مانند حضرت یوسف ع)
- در سوره یوسف (علیه السلام)، فطرت خالص دست نخورده است که هیچ گاه دچار مشکلی نشده و ناب است.

- ادامه آیات:

- حضرت علامه آیات ۷ تا ۲۱ را دسته دوم در نظر گرفته اند:

دسته دوم آیات ۷ تا ۲۱:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلنَّاسِينَ (۷)
به راستی در ماجرای یوسف و برادرانش برای سؤال کنندگان عبرت هاست.
إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غَصَبُهُ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸)
آن گاه که گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان با آن که ما جمعی نیرومند هستیم محبوب ترند. قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است.
اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹)
یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی [دور] بیندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس از او مردمی صالح باشید.
قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوَّةَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰)
یکی از آنها گفت: یوسف را مکشید. اگر کاری می کنید، او را در ناهانخانه چاه بیفکنید تا یکی از کاروان ها او را برگرد.
قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱)

گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما قطعاً خیرخواه او هستیم؟! أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲)
فردا او را با ما بفرست تا در چمن گردش و بازی کند و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود. قَالَ إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳)
گفت: این که او را ببرید، سخت مرا اندوهگین می‌کند و می‌ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد. قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ (۱۴)
گفتند: اگر گرگ او را بخورد با این که ما گروهی نیرومند هستیم، البته در این صورت ما زیانکار خواهیم بود. فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵)
پس وقتی او را بردند و همدستان شدند تا او را در نهانخانه چاه بگذارند [چنین کردند]، و به او وحی کردیم که قطعاً آنها را از این کارشان در حالی که نمی‌دانند خبرخواهی داد. وَ جَاؤُا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (۱۶)
و وقت غروب گریان نزد پدر خود آمدند. قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (۱۷)
گفتند: ای پدر! ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش اثاث خود نهادیم، آن‌گاه گرگ او را خورد، ولی تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم باور نخواهی کرد. وَ جَاؤُا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۸)
و بر پیراهن وی خونی دروغین آوردند، [یعقوب] گفت: [نه]، بلکه نفس شما کاری را برای شما آراسته است. پس اینک صبری نیکو [بہتر است]، و بر آنچه توصیف می‌کنید از خداوند یاری می‌خواهم. وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَةً قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَ أَتْرَوْهُ بِضَاعَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۹)
و کاروانی آمد و آب آورشان را فرستادند، پس او دلو خود را انداخت. گفت: مژده باد! این یک پسر بچه است. و او را به عنوان کالایی پنهان داشتند، و خدا به آنچه می‌کردند آگاه بود. وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الظَّالِمِينَ (۲۰)
و او را به بهای ناچیزی، چند درهمی، فروختند و در [مورد] آن بی‌ رغبت بودند [چون می‌دانستند صاحب دارد]. وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِأُمْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلِداً وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱)
و آن کس از مصر که او را خریده بود به همسرش گفت: جایگاه او را گرامی بدار، شاید به حال ما سودمند باشد یا او را به فرزندى اختیار کنیم. و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین تمکّن بخشیدیم، و تا به او تأویل رؤیاها را بیاموزیم، و خدا بر کار خویش غالب است ولى بیشتر مردم نمی‌دانند.

- آیه ۹: جلسات قبل بیان شد که برادران حضرت یوسف (ع) عصبه بودند و خود را عصبه هم می‌دیدند. مشکیشان این بود که آنها غیر از عصبه بودن خودشان حقیقت دیگری را نمی‌دیدند. در واقع مشکل اینها همان مشکل آیات ابتدایی سوره یونس (ع) است که نمی‌توانند بپذیرند به بشری مثل خودشان - که پدرشان است - وحی می‌شود. آنها وقتی بین خودشان و یوسف (ع) تفاوت می‌بینند نمی‌توانند این تفاوت را بپذیرند و برای همین تصمیم به حذف یوسف (ع) می‌گیرند.

- «وحی» نوعاً با قواعد عرفی هماهنگی ندارد زیرا وحی قواعد دیگری دارد. «وحی» از جنس ملکوت است و با قواعد دنیا نمی‌سازد بلکه با قواعد ملکوت سازگار است.

- برادران حضرت یوسف (ع) در دایره ادراکشان چنان عصبه بودن برایشان مهم است که نمی‌توانستند چیز دیگری را بپذیرند و می‌پنداشتند حتماً پدرشان اشتباه می‌کند.

- نکته: در روایات آمده است آخرین رذیله‌ای که از دل انسان مؤمن بیرون می‌رود «حسادت» است. مشکل حسادت فقط با تقویت توحید حل می‌شود.

- آیه ۱۰: برادران حضرت یوسف (ع) به این جمع‌بندی رسیدند که برادرشان را نکشند و تصمیم گرفتند او را نفی بلد کنند زیرا هدف آنها این بود که پدرشان، حضرت یوسف (ع) را نبیند.
- آیه ۱۱: نشان می‌دهد که پدرشان نگران حال یوسف (ع) بوده است و برای همین یوسف را دست آنها نمی‌داده است.
- آیه ۱۲: او را با ما بفرست تا او برای خودش بازی کند.
- آیه ۱۳: حضرت یعقوب (ع) و حضرت یوسف (ع) در کل ماجرای پیش آمده به آنحاء مختلف به برادران ثابت می‌کنند که عصبه بودن آنها همه چیز نیست. حضرت یعقوب (ع) در نهایت حرفه‌گری از برادران اعتراف گرفت که این اعتراف در آیه ۱۴ آمده است.
- آیه ۱۴: آنها اعتراف کردند که اگر گرگ او را بخورد در حالی که ما عصبه هستیم، ما واقعاً از خاسرین خواهیم بود.
- آیه ۱۵: به یوسف (ع) در سنین کودکی وحی می‌شده است. به او می‌گویند: «نگران نباش». آرامش حضرت یوسف در طول جریان داستان، آرامشی و حیانی است نه آرامش انسانی.
- یوسف را در چاه قرار دادند تا کاروانی سر راه او را بردارد و با خود ببرد.
- آیه ۱۶: در حال گریه شدید نزد پدرشان آمدند.
- آیه ۱۷: به پدرشان گفتند: «ما مسابقه می‌دادیم و یوسف کنار وسایلمان ایستاده بود و گرگ او را خورد. البته تو هیچ‌گاه به ما اعتماد نکردی».
- آیه ۱۸: لباس خونی به پدر خود نشان دادند که سندی برای حرفشان باشد. حضرت یعقوب دروغشان را به روی آنها نیاورد ولی به نوعی هم رفتار نکرد که حرف آنها را باور کرده است.
- قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمُ الْفُسْكَمُ أَثَرًا: نفستان شما را گول زده است.
- آیه ۱۹: «صبر» دارای مراتب است فرد می‌تواند صبر کند اما همراه با جزع و فزع باشد که دیگر «صبر جمیل» نامیده نمی‌شود.
- آیه ۲۰: آنها حضرت یوسف را ارزان فروختند.
- آیه ۲۱: عزیز مصر، زیرکی زیادی داشت و تشخیص داد که اگر او را بخرند بعداً نفع زیادی برایشان خواهد داشت تا حدی که بتوانند او را فرزند خودشان کنند.

زنگ دوم:

- حضرت علامه آیات ۲۲ تا ۳۴ را دسته سوم در نظر گرفته‌اند:

دسته سوم آیات ۲۲ تا ۳۴:

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲)
و چون به حلّ رشد رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.
و رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتْ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳)
و آن زنی که یوسف در خانه‌اش بود از او کام خواست، و درها را محکم بست و گفت: پیش بیا [که من در اختیار توام] یوسف گفت: پناه به خدا، او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو داشت، [من هرگز به پروردگارم خیانت نمی‌کنم] به یقین ستمکاران رستگار نمی‌شوند.
و لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴)
و آن زن آهنگ وی کرد، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می‌کرد. [او وی را می‌زد و متهم می‌شد] چنین کردیم تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم، او از بندگان خالص شده‌ی ما بود.

و اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسْجَنَ اَوْ يُعَذَّبَ اَلَيْمٌ (٢٥)
و آن دو به سوی در از یکدیگر پیشی گرفتند، و زن پیراهن وی را از پشت بدرید، و در کنار در آقای زن را یافتند. زن گفت: جزای کسی که قصد بدی به خانواده‌ی تو کرده جز این که زندانی یا کیفر دردناکی شود چه خواهد بود؟
قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٢٦)
یوسف گفت: او از من کام خواست. و شاهدی از خانواده‌ی آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته و او از دروغگویان است.
وَ اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٢٧)
و اگر پیراهنش از پشت دریده شده، زن دروغ گفته و او از راستگویان است.
فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ اِنْ كَيْدُكُنَّ عَظِيمٌ (٢٨)
پس چون [شوهرش] دید پیراهن او از پشت چاک خورده گفت: بی شک، این از مکر شما زنان است، که مکر شما بزرگ است.
يُوسُفُ اَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ اِنَّكِ كُنْتُمْ مِنَ الْخَاطِئِينَ (٢٩)
ای یوسف! از این [پیشامد] درگذر، و ای زن تو نیز برای گناه خود استغفار کن که تو از خطاکاران بوده‌ای.
وَ قَالَ يَسُوْفُ فِى الْمَدِيْنَةِ اَمْرًا تَرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا خُبًا اِنَّا لَنَرَاهَا فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ (٣٠)
و زنانی در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام می‌خواهد و سخت دلدادگی او شده است، به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.
فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ اَرْسَلَتْ اِلَيْهِنَّ وَ اَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَ اَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَ قَالَتْ اَخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَاْنَهُنَّ اُكْبِرْتُهُ وَ قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا اِنْ هَذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (٣١)
پس همین که [همسر عزیز] مکرشان را بشنید، در پی آنان فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت و به هر یک از آنها [میوه و] کاردی داد و به یوسف گفت: بر آنان درآی. پس چون زنان او را دیدند [حیران وی شده] بزرگش یافتند [و از شدت هیجان] دست‌های خود را بریدند و گفتند: پاک است خدا! این بشر نیست، این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست.
قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا اَمَرْتُ لَيُسْجَنَ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ (٣٢)
گفت: این همان است که در باره‌ی او ملامت می‌کردید. آری، من از او کام خواستم و او خویشتن نگاه داشت، و اگر آنچه را دستور می‌دهم نکند، قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از حقیران خواهد گردید.
قَالَ رَبِّ السُّجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي اِلَيْهِ وَ اِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَ اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (٣٣)
[یوسف] گفت: پروردگارا! زندان برای من از آنچه مرا به آن می‌خوانند محبوب‌تر است، و اگر مکرشان را از من بازنگردانی به سوی آنان میل خواهم کرد و از نادانان خواهم شد.
فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُمْ كَيْدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٣٤)
پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر زنان را از او برگردانید. آری او شنوای داناست.

- آیه ۲۲: به حضرت یوسف (ع) قبلاً وحی می‌شد ولی این آیه نشان می‌دهد که او قابلیت حکم پیدا کرد. حضرت یوسف (ع) شأن بعثت و پیامبرگونه می‌کند.

- توجه: «عقل» قوه تشخیص حکم است. «علم» بالاتر از عقل است. علم جانمایه عقل است.

- انبیاء صاحبان حکم هستند و ما اگر عاقل باشیم کاشفان حکم هستیم.

- حتماً کسی که علم و حکم دارد مُحسن است و هرکس مُحسن است حتماً علم و حکم دارد.

- آیه ۲۳: در همسر عزیز مصر شهوتی گُل کرد و درخواست سویی از یوسف کرد. باید توجه داشته باشیم که صحنه را باید درست بچینیم تا بفهمیم چه شرایط سختی بوده است. زیرا یوسف برده است و همسر عزیز مصر، صاحب اوست و فرمان نبردن برده یعنی حکم مرگ برای خود خریدن، ضمناً درها هم بسته بوده است. او باید بین مرگ و زندگی، یکی را انتخاب می‌کرده است. صحنه بسیار هولناکی بوده است.

- قالَ مَعَاذَ اللَّهِ: جالب است که حضرت یوسف نمی‌گوید: «اعوذ بالله» زیرا در این عبارت نیز فاعلیتی وجود دارد، بلکه می‌گوید: «مَعَاذَ اللَّهِ» یعنی او در آن صحنه اوج توحید را از خود بروز می‌دهد که می‌گوید: «معاذ الله» یعنی پناه خداست.

- إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ: تا الآن هم خدا جایگاه مرا گرامی داشته است و قطعاً کسی که ظلم کند به رستگاری نمی‌رسد.

- آیه ۲۴: فکر نکنید که یوسف آدم بی‌احساسی است و یا اصلاً شهوت در او وجود نداشته است. آنچه در این آیات یوسف (ع) را متمایز می‌کند برخورداری یوسف (ع) از «برهان ربّش» است. وجود حضرت یوسف (ع) به چیزی مزین است به نام «برهان ربّ».

- «برهان ربّ» همان واژه‌ای است که باید قصه حضرت یوسف (ع) را به عنوان فطرت خواند. فطرت، برهانی دارد و برهانش این است که نپذیرفتن این مسئله هر چقدر که برای من خطر جانی هم داشته باشد و ... چون خدا نمی‌پسندد و من همه زندگی را از خدا دارم پس نباید آن را قبول کنم. این برهان چنان در حضرت یوسف (ع) رسوخ دارد که جلوی او را می‌گیرد.

- گزاره‌های حضرت یوسف چنین است:

✓ این کار ظلم است،

✓ خدا آن را نپسندیده است،

✓ آخر و عاقبت هم ندارد،

✓ همه زندگی من هم از خداست،

✓ پس باید برای خلاصی از شرّ این مسئله به خدا پناه برد.

- این مسئله چنان در حضرت رسوخ داشت که جلوی او را گرفت پس باید این گزاره‌ها در ما هم چنان رسوخ پیدا کند تا جلوی ما را هم از خطا بگیرد.

- «برهان» گزاره‌هایی است که در انسان رسوخ دارد و به قطعیت می‌رسد و حالت حجت برای انسان پیدا می‌کند.

- آیه ۲۴: خدا از انسان انتظار دارد که اینگونه از «سوء و فحشاء» انصراف پیدا کند.

- همین که کسی مخلص است یعنی هیچ لغزشی در او امکان به وجود آمدن ندارد بنابراین هر آنچه از ترک اولی‌هایی که در آیات بعد ممکن است به حضرت یوسف (ع) نسبت داده شود، قطعاً باطل است زیرا خدا فرموده است «مُخْلَصٌ کسی است که اراده‌اش در دست خداست».

- آیه ۲۵: درها باز شد، در حالی که یوسف (ع) فرار می‌کرد، همسر عزیز مصر پیراهن او را از پشت گرفت.

- زن عزیز مصر به عزیز گفت: جزای کسی که به خانواده تو قصد سوء کرده است، چیست؟ یعنی به سرعت قیافه حق به جانب گرفت. جمله‌ای که زن عزیز مصر می‌گوید، سرتاسر ادات تأکید است در حالی که حضرت یوسف (ع) جمله‌ای در نهایت آرامش بیان می‌کند. این آیه نشان دهنده این است که حضرت یوسف (ع) ذره‌ای از این صحنه دلش تلاطم پیدا نکرده است و در نهایت آرامش است. او اصلاً نگران اثبات یا عدم اثبات هیچ چیز نیست.

- جالب است که در این مرد آسمانی آرامش موج می‌زند.

- آیه ۲۶: شاهی از اهلش گفت: «اگر پیراهن از جلو پاره شده است زن راست می‌گوید.»

- آیه ۲۷: و اگر پیران از پشت پاره شده است حضرت یوسف راست می‌گوید.

- آیه ۲۸: عزیز مصر دید که پیراهن از پشت پاره شده است و فهمید که همسرش دروغ می‌گوید و گفت: کید زنان عظیم است.

- آیه ۲۹: عزیز به یوسف گفت از این ماجرا روی بگردان و به زنش گفت که تو خطاکاری.

- از این آیه معلوم می‌شود که عزیز مصر فرعون مسلک نبوده است و جامعه آن زمان زن سالار بوده است.

- «کید» به معنای تدبیر برای ضرر رساندن است. ضرر رساندن همه جا بد نیست بنابراین کید هم مثبت است و هم منفی و به همین علت برای انبیاء نیز کید بیان شده است.

- آیه ۳۰: خبر رسوایی زن عزیز مصر در بین زنان شهر پیچید.

- حضرت یوسف (ع) بنا به نظر حضرت علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بسیار زیبا بوده است به طوری که هوش از سر افراد می‌پریده است و این نشان‌دهنده حسی بودن جامعه آنروز بوده است. از عواقب جامعه زن سالار، حسی بودن جامعه است. در چنین جامعه‌ای شهوت پررنگ است.

- آیه ۳۱: زن عزیز مصر برای اینکه به زنان شهر ثابت کند که اگر آنها هم جای او بودند چنین می‌کردند، به دست همه آنان یک چاقو و میوه داد که آنان با دیدن حضرت یوسف (ع) همه دستان خود را بریدند.

- آیه ۳۲: همسر عزیز مصر به زنان گفت: «این همان است که مرا درباره‌اش ملامت کردید. من از او کام خواستم ولی او خود را نگه داشت. اگر آنچه را که از او می‌خواهم انجام ندهد، حتماً او را به زندان خواهم انداخت.»

- آیه ۳۳: یوسف به خدا گفت: «زندان برای من بهتر است. خدایا تو خود مکر زنان را از من برگردان.»

- آیه ۳۴: خدا دعای یوسف (ع) را اجابت کرد و مکر زنان را از او برگرداند.

یا رسول الله دست ما را هم بگیر

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین